

موانع توسعه فرهنگی در ایران: بر اساس رهیافت‌های متفاوت توسعه

چکیده: این مقاله با تأکید بر وجه فرهنگی به مثابه توسعه حقیقی و پایدار و رهیافتی درونزا به توسعه، به بررسی عوامل فرهنگی و اجتماعی زمینه‌ساز توسعه و شناسایی موانع توسعه فرهنگی ایران می‌پردازد. فرضیه اصلی این نوشتار چنین است: «توسعه یافتگی فرهنگی عمدتاً تحولی داخلی و تابع حل بحران انسجام درونی است که در صورت تحقق این مهم، تحول و توسعه فرهنگی به وقوع خواهد پیوست.» به عبارت دیگر، در این فرضیه، «انسجام درونی» و «توسعه فرهنگی» به ترتیب «متغیر مستقل» و «متغیر وابسته» شناخته می‌شوند؛ به این معنا که، نبود انسجام میان ساختارهای یک واحد سیاسی، موجبات توسعه نیافتگی را فراهم می‌کند؛ حال آنکه وجود انسجام داخلی، تأکیدی بر آمادگی قوای درونی برای مقابله با هجوم خارجی است. مرکز ثقل این انسجام که نتیجه و پیامد انسجام فکری است، نخبگان اعم از نخبگان ثروت، قدرت و اندیشه هستند که باید در میان خود به نوعی از هماهنگی، هم‌سویی و هم‌نگری از توسعه دست یابند تا بتوانند جامعه‌ای منسجم ایجاد کنند.

این مقاله، راهکارهای مهم برای رسیدن به این انسجام درونی را مطرح کرده و نقش پنج متغیر مستقل دیگر و رابطه آن با متغیر وابسته توسعه را بررسی می‌کند. این پنج متغیر عبارتند از: نزاع‌های خارجی، شکاف‌های ساختاری، نزاع‌های درونی، کارکرد نظام اجتماعی و عوامل طبیعی همچون عوامل زیستی و نژادی.

«سازمان تربیتی، علمی و فرهنگی ملل متحد» - یونسکو - دهه پایانی قرن بیستم را دهه «فرهنگ» نامید و مقرر نمود که باید کشورهای عضو در این دهه - که به آغاز هزاره

سوم میلادی می‌انجامد - در پیشرفت و اعتلای فرهنگ بکوشند و چنین وظیفه‌ای را بر عهده دولت و کمیسیون‌های ملی یونسکو در هر کشور نهاد. امروزه یکی از دغدغه‌های دولت‌ها، رسیدن به توسعه همه‌جانبه است. از آنجا که انسان موجودی فرهنگی است، پس زیربنای توسعه حقیقی و پایدار، «توسعه فرهنگی» شمرده می‌شود.

تا چند دهه قبل، صاحب‌نظران با نگاهی تک‌بعدی به توسعه، آن را مفهومی اقتصادی تلقی می‌کردند. همچنین، عوامل و پیامدهای توسعه نیز اقتصادی به شمار می‌رفت. اما با شکست کشورهای که معیارهای صرفاً اقتصادی را برای توسعه خود برنامه‌ریزی کرده بودند، مفهوم اقتصادی توسعه نیز اعتبار خود را از دست داد. هم‌اکنون در آغاز قرن بیست و یکم، توسعه دیگر مفهومی صرفاً اقتصادی ندارد؛ بلکه نگاه‌هایش بیش از همه به زمینه‌های فرهنگی - اجتماعی، که توسعه در آن تحقق یافته و نیز شرایطی که به آن فرهنگ خاص مربوط می‌شود، معطوف شده است. این نگرش، رهیافتی درونزا به توسعه تلقی می‌شود. (۱)

جریان ایجاد ارتباط میان ایران و دنیای غرب از دوره صفویه و گسترش خیره‌کننده آن در دهه‌های بعد، نشان می‌دهد که از آن روزگار تاکنون، یا در درون سنت‌های خود غنوده‌ایم یا گاه بر اثر شیفتگی به جهان نو، از نیروی مقاومت فرهنگ ملی ما در برابر سلطه‌گران کاسته شده و از شکوفایی فرهنگی دور مانده‌ایم. (۲)

حال برای جلوگیری از استمرار چنین وضعیتی، بر ماست که ضمن نگرشی صحیح و واقع‌بینانه به وضعیت پیشین و کنونی ایران، در جستجوی موانع توسعه فرهنگی ایران با تکیه بر پایه‌های عینی و عملی برآییم و برای رفع موانع و ارتقای توسعه فرهنگ ایران زمین، راه‌حل‌ها و رهیافت‌های صحیحی ارائه دهیم.

موضوع این نوشتار، که بررسی موانع توسعه فرهنگی در ایران است، گوشه‌ای کوچک ولی بسیار اساسی مجموعه ارتباطات پویا را دربرمی‌گیرد. و بر آن است تا با ارائه تعریف و تحلیلی مناسب از فرهنگ و توسعه فرهنگی، به این پرسش مهم پاسخ دهد که موانع توسعه فرهنگی در ایران کدام‌اند؟ به این منظور می‌کوشد تا ضمن ترسیم وضعیت پیشین و کنونی ایران، به جستجوی این موانع بر پایه‌های عینی و نظری بپردازد و به

فرهنگی در ایران مؤثر است، اشاره کند.

اهمیت موضوع

اکثر قریب به اتفاق صاحب نظران بر این نکته اتفاق نظر دارند که توسعه، تحولی است که تمام جنبه‌های زندگی بشری را دربرمی‌گیرد. درباره ماهیت و تعریف توسعه، اختلاف نظر چندانی وجود ندارد، اما درباره شیوه‌های نیل به آن، وسایل و ابزارها، عناصر تشکیل دهنده و تقدم و تأخر این عناصر، تفاوت دیدگاهها کاملاً مشهود است. بحث و گفتگو و اختلاف نظر بر سر اینکه؛ آیا توسعه یافتگی پدیده‌ای بیرونی است یا درونی؟ آیا توسعه بدون رهایی از سلطه و وابستگی، امکان‌پذیر است؟ آیا عناصر فرهنگی، زمینه‌ساز رشد اقتصادی و توسعه سیاسی هستند یا خیر؟ از نگاه عصر مدرنیته تا روزگار فرامدرنیته همچنان وجود داشته و هنوز هم مناقشه به فرجام نرسیده است. (۳) در جوامع سنتی یا جوامع پیش از روزگار مدرن، زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی گوناگونی وجود داشته‌اند. اینکه هر یک از عوامل به تنهایی یا در مجموع، فرایند توسعه را تسهیل یا در برابر آن سد و مانع ایجاد می‌کنند، مقوله‌ای است که به بررسی دقیق و موشکافانه نیاز دارد. به دیگر سخن، بررسی و شناخت عوامل بازدارنده و شتاب‌دهنده در هر کشور، مستلزم پژوهش‌های دقیق علمی است.

به نظر کارلتون کلایمر رادی در مقاله «تضاد فرهنگی و بی‌ثباتی سیاسی»، تجربه بسیاری از کشورهای آفریقایی در دوران پس از جنگ دوم جهانی، مبین هم‌زمانی و تقارن شکاف‌های عمیق فرهنگی، قومی، دینی، سیاسی و اقتصادی بوده است. این هم‌زمانی و تقارن در اغلب موارد، به بی‌ثباتی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و - به اختصار - توسعه‌نیافتگی انجامیده است. (۴) با وجود این از زمان استقلال سیاسی، توسعه اقتصادی - اجتماعی از جمله مسائل اساسی فرهنگ در برنامه‌های توسعه بوده، و بیش از هر زمان توجه رهبران و صاحب نظران مسائل کشورهای مزبور را به خود جلب کرده است. نقش فرهنگ و تحولات آن در توسعه اقتصادی - اجتماعی در ایران بویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی اهمیت بیشتری یافته است. و در تعامل برای رسیدن به این

ویژه‌ای دارد.

باید اذعان کرد که هر پژوهش علمی مبتنی بر پایه‌های نظری ارزیابی و در نهایت اثبات یا رد آن پژوهش صورت می‌گیرد. نوشتار حاضر نیز بر این فرضیه اصلی استوار است که: «توسعه‌یافتگی فرهنگی عمدتاً تحولی داخلی بوده و تابع حل بحران انسجام درونی است و حل بحران انسجام درونی در یک جامعه، دربرگیرنده تحول و توسعه فرهنگی جدی است.» در این فرضیه، متغیر مستقل، عدم انسجام درونی است که به مثابه مهمترین مانع توسعه فرهنگی در ایران به شمار می‌رود. پیامد منطقی حل بحران انسجام درونی، تحقق توسعه فرهنگی است که از آن به منزله متغیر وابسته یاد می‌شود. علاوه بر فرضیه اصلی، فرضیه‌های دیگر این نوشتار عبارتند از:

۱. توسعه فرهنگی، تابع حل نزاع‌هایی است که از خارج سیستم به درون آن وارد شده و در نهایت، موجب عدم انسجام درونی و نابرابریهای اجتماعی و فرهنگی در جامعه مغلوب، می‌گردد.

۲. توسعه فرهنگی، تابع از میان رفتن شکاف‌هایی است که میان ساختارهای گوناگون به وجود می‌آید.

۳. توسعه فرهنگی، تابع حل تضادهای داخلی و نزاع‌های درون‌سیستمی است.

۴. توسعه‌نیافتگی فرهنگی، نتیجه طبیعی و معقول کارکرد و عملکرد عناصر تشکیل‌دهنده نظام اجتماعی است.

۵. توسعه‌نیافتگی فرهنگی، تابعی از عوامل طبیعی همچون عوامل زیستی و نژادی است که در درون جامعه بین‌الملل و نیز در درون یک جامعه وجود دارد، که خود سبب ایجاد شکاف‌های فرهنگی می‌شود.

در مفروضات پنجگانه فوق، به ترتیب؛ نزاع‌های خارجی، شکاف‌های ساختاری، نزاع‌های درونی، کارکرد نظام اجتماعی و عوامل طبیعی، متغیرهای مستقل در موانع توسعه فرهنگی ایران فرض شده‌اند. این مفروضات و نیز فرضیه اصلی، بر پایه نظری استواراند.

گوناگونی دارند. اکنون که موضوع و فرضیه‌ها مشخص شده‌اند، لازم است مفاهیم انتزاعی موجود در فرضیه، تعریف عملی شوند و برخی از شاخص‌ها مشخص گردند. مفهوم «موانع» برخلاف توسعه، مفهومی تجربی و عینی است که به طور مستقیم یا غیرمستقیم، و با ملاک‌ها و معیارهای مختلف اندازه‌گیری می‌شود و تعبیرهای گوناگون پدید می‌آورد. مفهوم موانع همچنین مشتمل بر فرض‌های اثباتی است و بر الگویی عینی از جامعه‌ای مشخص و معین در زمانی مشخص دلالت می‌کند. موانع، گویای فاصله‌ای هستند که الگوی عینی جامعه یا وضع موجود را از الگوی انتزاعی یا وضع مطلوب، جدا می‌کند. (۵)

توسعه، فرایندی بسیار پیچیده است که طی آن جامعه از یک دوره تاریخی، به دوره جدیدی منتقل می‌شود. این فرایند در هر مرحله از جریان انتقالی خویش، ابعاد مختلف زندگی را متحول می‌سازد. لذا، تردیدی نیست که توسعه، مفهومی ارزشی است که همراه با فرض‌های هنجاری بر الگویی انتزاعی از جامعه دلالت دارد، که بر طبق ارزش‌گذاری مطلوب و مثبت محاسبه می‌شود و از آینده جامعه‌ای مفروض در زمان مشخص حکایت دارد. (۶)

مفهوم فرهنگ عبارت است از مجموعه افکار و اعمال، بایدها و نبایدها، هنجارها، ارزش‌ها و نظام اعتقادات یک جامعه که مشتمل است بر سنت‌ها، آداب و رسوم، مذاهب، ایدئولوژی، تشریفات مذهبی، میراث، زبان و کلیه عبادت‌ها یا دیدگاههای مشترک دیگر که ممکن است از این نوع مفاهیم مستثنا شده باشد. بدین‌سان، انسان‌شناسان بر مفهوم فرهنگ به‌مثابه عامل اصلی تعیین‌کننده رفتار انسان تأکید کرده‌اند. این تعریف با تعریف یونسکو که فرهنگ را؛ ارتباط «نظام‌یافته در تمام جنبه‌های زندگی» می‌داند، همخوانی دارد. (۷)

مفهوم توسعه فرهنگی، عبارت از نوعی دگرگونی است که از طریق تراکم برگشت‌ناپذیر عناصر فرهنگی در جامعه‌ای معین صورت می‌گیرد و جامعه بر اثر آن به‌طور مؤثرتری از محیط طبیعی و اجتماعی مراقبت می‌کند. در این تراکم برگشت‌ناپذیر، معارف و فنون و دانش، به‌عناصری که از پیش وجود داشته و از آن مشتق شده‌اند،

مفهوم انسجام درونی، عبارت از توجه کردن به اهمیت عوامل داخلی توسعه و اولویت دادن به آنهاست. به این ترتیب اساس توسعه یافتگی به عوامل محیطی مربوط می شود. اگر کشوری علاقه مند به توسعه باشد، باید به زمینه های داخلی خود توجه کند و آنها را سامان دهد. تجارب تاریخی نشان می دهد که زوال انسان ها، مجموعه ها و تمدن ها همواره از درون آغاز می شود. (۹)

مفهوم تأخر فرهنگی بیانگر دگرگونی یک یا بعضی از عناصر فرهنگی جامعه ای معین و از بین رفتن گریزناپذیر تناسب موجود میان آن عنصر با عناصر دیگر است. این معضل که از جمله نکات مهم در پویاشناسی فرهنگی است، بر عقب ماندن نسبی یک عنصر فرهنگی از عنصر فرهنگی دیگر اطلاق می شود. (۱۰)

قید «ایران» در این نوشتار به عنوان آخرین مفهوم اصلی قابل بررسی، ضمن تحدید مسأله مورد بررسی، مصداق عینی و معلوم برای وضع موجود به دست می دهد و با بیرون آوردن موضوع از حالت انتزاعی، زمینه بررسی تجربی آن را فراهم می آورد. (۱۱)

پیشینه تاریخی توسعه فرهنگی

نگاهی به تاریخ چند قرن اخیر کشورهای صنعتی، نشان می دهد که در این کشورها پنج رکن فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و علمی؛ در رابطه منطقی با یکدیگر، رشد و حرکت کرده اند. حال در دوره پس از جنگ جهانی دوم آنچه را که ملل صنعتی در طول چندین قرن در قبال روش ها، لوازم و پایه های بنا کردن یک جامعه به طور تکاملی آموخته بودند، جهان سوم باید ۱. هم زمان با تحکیم قدرت سیاسی و سرگردانی فکری، ۲. آمیخته با فشارهای داخلی و بین المللی، ۳. از طریق آزمون و خطا، در مدت زمانی اندک و در جوی رقابت آمیز به مرحله فعلیت برساند. در این میان خطرناک ترین آفتی که کشورهای جهان سوم را تهدید می کرد، مربوط به کشورسازی و مملکت داری بود. تاریخ چهل ساله اخیر به وضوح نشان می دهد که هیأت های حاکمه و روشنفکران جهان سوم، راهبردهای فرهنگی لازم را برای کسب استقلال نسبی خویش و تقابل با نظام بین المللی

غرب طی دوره‌های رنسانس، رفرم و عصر روشنگری شکل گرفت و مراحل توسعه سرمایه‌داری در خلال همین دوره‌ها به وقوع پیوست. جهان سوم در موقعیتی به عرصه اقتصاد، نظام فرهنگ و سیاست بین‌المللی قدم گذاشت، که این نظام طی چندین قرن در غرب شکل گرفته بود. غرب در دوره استعمار و استثمار؛ روح سرمایه‌داری و گرایش به پول‌پرستی، مصرف‌گرایی و رفاه را به جهان سوم منتقل کرد، اما عقل‌گرایی (راسیونالیسم)، فرهنگ و ساختار لازم برای شکل دادن به فعالیت متعادل اقتصادی و توسعه صنعتی را عرضه نکرد. تجربیات جهان سوم معرف این نکته است که نظام سنتی آنان متحول شد، اما محصول این تحول نه نسبت قابل توجهی با گذشته سنتی داشت و نه واجد وجوه اشتراک کافی با معیارها و وضعیت جدید بود. این کشورها با گذشت زمان و کسب تجربه و صیقل اندیشه‌ها، باید میان فرهنگ و ارزش‌های خود با نظام اقتصادی و سیاسی انتخابی خود تجانس ایجاد کنند. تحقق این مهم، مستلزم وجود جو فکری سالمی است که متأسفانه در اکثر کشورهای جهان سوم مشاهده نمی‌شود. بدیهی است اقتصاد نباید از فرهنگ سبقت بگیرد و فرهنگ را تحت الشعاع خود قرار دهد. تا زمانی که تناقضات فکری موجود میان سیاست، فرهنگ و اقتصاد کشورهای جهان سوم به طور جدی از بین نرود و تجزیه و تحلیل نگردد، جلوه‌ای روشن و روندی پایدار و تکاملی از توسعه به مفهوم عام آن تحقق نمی‌یابد. (۱۳)

رهیافت‌های متفاوت توسعه و موانع توسعه فرهنگی در ایران

۱. رهیافت انسجام درونی

انسجام درونی، از توجه کردن، اهمیت و اولویت دادن به عوامل داخلی توسعه نشأت می‌گیرد. چنین انسجامی باید در همه ساختارهای یک واحد سیاسی، اعم از فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و علمی ایجاد شود؛ چرا که عدم سنخیت عناصر این ساختارها، زمینه توسعه نیافتگی را فراهم می‌کند. انسجامی که در جهت قوام بخشیدن به درون باشد، آماده‌سازی داخلی و افزایش قوای درونی در مقابل هجوم خارجی را موجب می‌شود. از این دیدگاه، کشوری که علاقه‌مند به توسعه است، باید در

فرهنگی است. مرکز ثقل انسجام فکری، نخبگان‌اند که باید میان خود به اشتراک استنباطی دست یابند. زوال انسان‌ها، مجموعه‌ها و تمدن‌ها، ابتدا از درون آغاز می‌گردد. به همین نسبت، شکوفایی و شوکت انسان‌ها، مجموعه‌ها و تمدن‌ها نیز از درون شروع می‌شود. آنچه در جوهر و ذات پدیده‌ها می‌گذرد، مهمتر از نیروی خارجی است که قصد اثرگذاری و نفوذ دارد. لذا چه در توسعه‌یافتگی و چه در توسعه‌نیافتگی، چه در پیشرفت و بالندگی و تمدن‌سازی و چه در عقب‌ماندگی، سقوط، اضمحلال و زوال، درون مهمتر از برون است. (۱۴)

برای نیل به چنین وضعیتی، باید میان سه قشر صاحبان ثروت، قدرت و اندیشه، نوعی تفاهم به وجود آید. باید نخبگان ثروت، قدرت و اندیشه، به همزیستی مسالمت‌آمیز دست یابند و اهداف مشترک و منافع همگونی را شکل دهند تا تکلیف جامعه روشن شود؛ زیرا نخبگان پراکنده نمی‌توانند جامعه‌ای منسجم ایجاد کنند. هماهنگی، هم‌سوئی و هم‌نگری میان نخبگان فکری و نخبگان ابزاری (صاحبان ثروت و قدرت)، اولین و مهم‌ترین قرارداد اجتماعی در مسیر توسعه‌یافتگی تلقی می‌شود. تشکل و انسجام درونی در سطح نخبگان، ضرورت انسجام جامعه را فراهم می‌کند. این مطلب، اساسی‌ترین نکته توسعه‌یافتگی است. هربرت اسپنسر و امیل دورکهایم، از جمله نظریه‌پردازانی هستند که در صیقل دادن تفکر و تشکل اجتماعی، نقش عمده‌ای ایفا کرده‌اند. (۱۵)

مفهوم انسجام درونی دربرگیرنده برخی اصطلاحات فرهنگی است که مهم‌ترین آنها عبارتند از: (۱۶)

۱. مبارزه با تخیل‌گرایی و برداشت‌های غیرعملی و مبتنی بر تصورات: این مبارزه زمانی به نتیجه معقول خواهد رسید، که تصمیم‌گیری‌ها و عملکردها براساس شناخت قبلی تنظیم شده باشند.

۲. مبارزه با غیرابزاری بودن: جوامع انسانی همواره باید درصدد طرح پرسش و ارائه راه‌حل منطقی برای مشکلاتشان باشند.

۳. مبارزه با حاکمیت اندیشه‌های دولتی: مردم باید مجاز باشند استنباط‌های

۵. قایل بودن به اصل مواجهه: توسعه مستلزم تنوع دید است و فرهنگ پویا، فرهنگی است که مواجهه را تشویق کند.

۶. مبارزه با تفکر شخصی و سلیقه‌ای.

۷. توجه به ابهام و نسبیّت: مطلق‌اندیشی، آفت توسعه فرهنگی است.

۸. مدیریت پدیده‌ها و نه مراقبت یا کنترل آنها: به علت وجود بحران انسجام درونی و فقدان جامعه مدنی در جهان سوم، مراقبت و اندیشه این امر را در سر داشتن، بر هر امر دیگری مقدم است. مراقبت بیش از حد، قدرت رشد شهروند را ضعیف می‌کند و فرهنگ‌های چندشخصیتی و متظاهر را پدیدار می‌سازد. در پارادایم مدیریت، شهروند جامعه مدنی خود را مالک جامعه و بدهکار به حکومت می‌داند، در حالی که در پارادایم کنترل، انسان‌ها در برابر جامعه بی‌اعتنا هستند و خود را طلبکار حکومت می‌دانند.

تحول فرهنگی، نتیجه اصلاح اندیشه‌هاست. هشت زمینه فرهنگی فوق که هم‌اکنون به صورت آفات فرهنگی در جهان سوم بویژه در ایران وجود دارد، موانع جدی توسعه فرهنگی و عدم انسجام درونی به شمار می‌روند. با توجه به آنچه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که هر نوع اصلاحی باید از داخل آغاز شود.

۲. رهیافت نزاع‌های خارجی

از جمله معروف‌ترین اصحاب نزاع خارجی که به وجود ارتباط میان نابرابری‌های اجتماعی - فرهنگی با تضاد یا نزاع خارجی میان گروه‌های انسانی پی برد، عبدالرحمن ابن خلدون بود. وی با مطالعه عمرانیت و عصبیت، به این نتیجه رسید که نابرابری‌های اجتماعی و فرهنگی در جامعه‌های گوناگون، ناشی از نزاع‌هایی است که از خارج نظام وارد می‌شود. در این شرایط، قوم غالب، طبقه برتر و قوم مغلوب، طبقه پایین‌تر خواهد بود. این مسأله به عدم انسجام درونی بین ابزارهای قوم غالب و مغلوب و توسعه نیافتگی فرهنگی منجر می‌شود. هراکلیتوس، پلیبوس، اپیکور، لوکریتوس، هابز، گومپلویچ، این‌هایمر، دیگر نمایندگان چنین فکری به شمار می‌روند. (۱۷)

تاریخ ایران، بارها شاهد هجوم‌های متعدد و ویرانگر اقوام دور و نزدیک بوده است و

نظیر؛ نظام‌های آبیاری و کشاورزی، شهر، روستا و کارگاه، تاراج شده و از بین رفته است. این مسأله بتدریج باعث شده که افراد به این باور فرهنگی اعتقاد پیدا کنند که تلاطم وسیع، ثروتمند شدن آبی، قدرت بیش از حد تقدیر، جزئی از زندگی است. (۱۸)

نظریه توسعه نیافتگی فرهنگی با در نظر گرفتن نزاع‌های خارجی، یکی از مهم‌ترین نظریات ارائه شده در بررسی موانع توسعه نیافتگی فرهنگی است. در این میان عاملی که به «نائباتی ژئوپولیتیک» مشهور است، زاده موقعیت ممتاز و راهبردی ایران در مقام حلقه اتصال سه قاره کهن آسیا، اروپا و آفریقا است. در ایران زمین آنچه به این بی‌ثباتی تاریخی دامن زده، کشاکش‌های منطقه‌ای و سراسری، خشکسالی‌های دائمی و درگیریهای میان ایلات و عشایر بوده است. البته، تاگفته نماند که تأثیر ایلات در ایجاد ناامنی که ابن خلدون بیش از دیگران بر آن، تأکید کرده است، اگرچه تاحدودی ریشه در واقعیت دارد، اما با مبالغه فراوان همراه است. ریشه این نائباتی در شرایطی بوده است که اجتماعات کوچک کم‌عده و بی‌ساز و برگ، به هیچ روی قادر به دفاع از خود نبودند. از این رو، اتحاد میان اجتماعات یاد شده به ضرورتی گریزناپذیر تبدیل شد و اتحادیه‌هایی دفاعی به وجود آمدند که خود نوعی حکومت ملوک‌الطوایفی در مقیاس کوچک به شمار می‌رفتند. اما در پی تداوم جنگ‌ها، این نهادها اختیارات خود را به نظام‌های شاهی سپردند. آنچه حاصل این جریان‌ها به حساب می‌آید، بی‌ثباتی ناشی از تهاجم‌های مختلف است. (۱۹)

تبیین توسعه نیافتگی فرهنگی در ایران بر مبنای نظریه نزاع خارجی، محملی پراج در بررسی موانع توسعه فرهنگی در ایران است. این مانع، یکی از اساسی‌ترین ریشه‌های توسعه نیافتگی فرهنگی در ایران به شمار می‌رود که شاید خود یکی از علل عدم انسجام درونی در این سرزمین باشد. کشور ایران به علت هجوم لشکریان اسکندر، اعراب، مغولان، ترکان سلجوقی، افغان‌ها و ... هیچگاه نتوانسته است آنچنان که باید و شاید منسجم شود. علاوه بر تهاجم‌ها، سیطره امپراتوریهای نیرومند بر ادامه این وضعیت اثر گذاشته است؛ به گونه‌ای که گراهام فولر در کتاب قبله عالم می‌نویسد: (۲۰)

«تجربه سیطره امپراتوریهای نیرومند بریتانیا و روسیه، این احساس را در ایرانیان

اعمال نفوذ خارجی بوده‌اند.»

همین مسأله، به بی‌ثباتی ساختارهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دامن‌زده و آسیب‌های روانی شدیدی به ملت ایران وارد آورده که یکی از آنها خرافی شدن باورهای فرهنگی آنهاست.

۳. رهیافت شکاف‌های ساختاری

ماکس وبر و تالکوت پارسونز از جمله اندیشه‌گرانی هستند که با مفهوم‌سازی و نگرش ساختاری، در استحکام بخشیدن به آفات و زمینه‌های تشکل اجتماعی، نقش بسزایی ایفا کرده‌اند. تشکل اجتماعی به معنای ساختارگرایانه و جهت‌گیری واضح یا روشن کل سیستم، عموماً در جهان سوم وجود ندارد. معجزه کشورهای در حال توسعه خاور دور در این نهفته است که آنها از یک سو از طریق تقلید و کپی برداری، و از سوی دیگر از طریق ملایمت فرهنگی، تساهل سیاسی و برخورد ابزاری با حیات، به تشکل قابل قبول اجتماعی دست یافته‌اند. (۲۱)

ماکس وبر معتقد است، اگر ما بتوانیم جنبه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را با یکدیگر هماهنگ کنیم، به سوی توسعه‌یافتگی سیر خواهیم کرد. به اعتقاد وی، باید به عناصر مهم و در هم تنیده میان فرهنگ‌های مختلف توجه کنیم تا بتوانیم از عناصری که در همه فرهنگ‌ها اثری پویا از خود به جای گذاشته‌اند، استفاده کنیم. درست است که همه عناصر فرهنگ غرب برای توسعه مناسب نیست ولی نباید از همه عناصر آن در گذریم؛ پس بهترین اقدام اخذ عناصر پویای فرهنگ غرب است. (۲۲)

براساس این دیدگاه، علت توسعه‌نیافتگی فرهنگی در عوامل ساختاری نهفته است. بنابراین برقرار نشدن ارتباط صحیح میان ساختارهای مختلف یک نظام، و ناهماهنگی ساختاری در آن، مهم‌ترین موانع توسعه‌نیافتگی، بویژه توسعه‌نیافتگی فرهنگی محسوب می‌شود. نخستین اقدام برای برطرف کردن این مانع، ایجاد هماهنگی میان ساختارها و جنبه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است؛ زیرا اگر این ساختارها به‌طور متوازن و منطقی، در کنار یکدیگر رشد نکنند، ناهماهنگی فراهم خواهد شد و اگر

شکاف‌های ژرف‌تری بروز خواهند کرد و اگر این شکاف‌ها گسترده‌تر شوند، به موانع جدی تبدیل خواهند گردید. از طرفی، چون ذات هر یک از ساختارهای نظام در عین بستگی به ساخت‌های دیگر، متفاوت و خاص است، دگرگونی در یک ساخت به سرعت در ساختارهای دیگر منعکس نخواهد شد، بلکه هر ساختی مطابق مختصات خود و به نسبت رابطه‌ای که بین آن ساخت و ساخت دگرگون شده برقرار است، تغییر می‌کند. از این‌رو، هر یک از ساختارهای جامعه برای ساخت تغییر یافته به مقدار زمانی - که البته برای همه آنها مساوی نیست - نیازمندند. اینجاست که تأخر فرهنگی، از بطن این ساختارهای ناهماهنگ زاده می‌شود. برای مثال، اختراع اتموبیل ایجاب می‌کرد که دگرگونی چشمگیری در فرهنگ مادی و غیرمادی جامعه و از آن جمله در وضعیت کوچه‌ها، خیابان‌ها و چگونگی تولید کارخانه‌ها، برنامه کاری و تفریحی افراد، وظایف نیروی انتظامی و دادگستری پدید آید و بدیهی است، همه این دگرگونیها یک‌باره تحقق نمی‌یابند.

تأخر فرهنگی موجب ناهماهنگی میان تحول ساختارهای فرهنگی و اجتماعی با تحول ساختارهای سیاسی و اقتصادی و نیز عدم تناسب میان دگرگونی علوم اجتماعی و علوم طبیعی شده است. البته درجه و نسبت این تأخر در کشورهای جهان سوم بیشتر از کشورهای صنعتی است. یکی از راههای برطرف کردن موانع ساختاری توسعه نیافتگی فرهنگی، تلاش برای به حداقل رساندن تأخر فرهنگی است و این مسأله‌ای است که کارشناسان و مدیران اجرایی به‌طور جدی و عمیق باید به آن توجه کنند.

طریق دوم در جهت رفع این مانع بویژه در زمینه ساختارهای فرهنگی، استفاده بهینه و مطلوب از عناصر مهم و در هم تنیده میان فرهنگ‌ها و ساختارهای مختلف در جهان است. همانطور که پیشتر گفتیم، کشور ایران روزگاری فارغ از عصر تمدن و فرامدرن در مرحله سنتی خود سیر می‌کرد؛ ولی دیری نپایید که موج مدرنیسم این کشور را نیز درنوردید و از آن زمان به بعد، به دقت پا جای غریبان گذاشت و سر تا پا فرنگی شد. این دوره، که از آن به یکسان‌انگاری یاد می‌شود تا آغاز انقلاب اسلامی همچنان ادامه یافت.

پس از انقلاب اسلام، در جهت کاملاً عکس روند گذشته گام برداشت و درصدد برآمد

فرامردن یاد می‌شود. ولی هیچیک از رهنمودها و قواعد سازمانی این دو دوره نه تنها گرهی از مشکلات بیشمار این کشور نگشود، بلکه مشکلی دیگر بر انبوه معضلات جامعه ما افزود. مقایسه این دو راه‌حل، ما را به سوی راه سومی راهنمایی می‌کند که نه کنار گذاشتن کامل همه عناصر فرهنگ غرب است، نه استفاده بی‌کم‌وکاست از همه آن عناصر؛ بلکه اخذ عناصر پویای فرهنگ جهان صنعتی و بهره‌گیری مطلوب از آنها با توجه به فرهنگ و ارزش‌های خودی است. این دیدگاه، به دیدگاه دیالکتیک تاریخی معروف است که بر مبنای آن، امروزه هر گونه خلوص‌گرایی فرهنگی غیرممکن است. (۲۳)

۴. رهیافت نزاع‌های درونی

مهم‌ترین بانی این نظریه، مارکس است. مارکس برخلاف ابن‌خلدون به نزاع درونی معتقد است. برجسته‌ترین نطقه فلسفه مارکس و کانون توجه وی در تبیین نابرابریهای اجتماعی و فرهنگی، مفهوم «تضاد» است. ابن‌خلدون «تضاد» را به تضاد بیرونی تسری می‌دهد، ولی مارکس معتقد است که اگر نظام نتواند همگنی صحیحی بین دو طبقه صاحب وسایل و ابزار تولید و طبقه فاقد این اسباب، پدید آورد، بروز و ظهور تغییرات شدید و حاد موسوم به انقلاب حتمی و ضروری خواهد بود. به نظر مارکس مبنای تضاد دو طبقه در جامعه، منافع اقتصادی است. (۲۴)

در جامعه‌شناسی مارکس، چهار نکته اساسی درباره نابرابریهای اجتماعی و فرهنگی وجود دارد:

۱. تداوم و پیوستگی تضادهای اجتماعی در همه جوامع وجود دارد؛ به طوری که تضاد، جزئی از زندگی بوده و از آن جدایی‌ناپذیر است.
۲. فقط دو طبقه؛ یکی خواهان حفظ وضع موجود و دیگری خواهان دگرگونی وضع موجود، در جامعه‌اند که تضاد را پدید می‌آورند.
۳. تضاد، موتور یا نیروی محرکه اصلی تاریخ است. نتیجه مخالفت میان گروه‌های مختلف ذی‌منفع، دگرگونی ساخت اجتماعی است.

اول. نیروهای برونی همچون: تأثیرات محیط اجتماعی، تسلیم یا اشاعه و گسترش تکنیک و آگاهی‌ها، که خارج از نظام قرار دارند.

دوم، نیروهای درونی که از نظام اجتماعی و کارکردهای آن نشأت می‌گیرند. در واقع، این یکی از ویژگیهای نظام اجتماعی است که در درون خود، نیروهایی را به وجود می‌آورد که باعث دگرگونی و تبدیل آن می‌شوند. مارکس در نهایت نتیجه می‌گیرد زمانی که روند تکاملی تضاد به حد اعتدالی مطلق برسد یا چیزی به نام حکومت مطلقه پرولتاریا شکل بگیرد، تضاد از بین رفته و انسجام درونی تحت عنوان عدالت و یکسانی بروز کرده و در ابعاد مختلف سبب توسعه می‌شود. (۲۵)

قائلان به نظریه نزع درونی و نزع درون‌سیستمی بویژه مارکس، معتقدند که همیشه بین دو طبقه در جامعه تضاد و ناهمگنی وجود دارد و اگر این تضاد به حد اعلای خود برسد، انقلاب تحقق می‌یابد. بنابراین تا زمانی که میان اقسام مختلف جامعه تضاد وجود داشته باشد، نابرابریهای اجتماعی و تمایزهای فرهنگی اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. بنا به گفته مورس دوره (۲۶)

«وضع انسان‌ها نسبت به مالکیت ابزارهای تولیدی، منجر به ایجاد تفاوت در

سطح زندگی می‌شود. این تفاوت موجب اختلاف میان انواع زندگی شده و در

نتیجه سبب ایجاد تفاوت‌هایی در صور ذهنی جمعی و حیثیت می‌گردد.»

توسعه‌نیافتگی فرهنگی را در ایران با استناد به نظریه مارکسیستی، شاید بتوان چنین تبیین کرد که در طول تاریخ ایران، این تضاد پیوسته مشاهده شده است. در دوره صفویه، قاجار و اواسط دوره پهلوی در نظام ارباب رعیتی بین ارباب و رعیت و ارباب و پادشاه همچنان تضاد حاکم بود و نتیجه این تضادهای دایمی، چیزی جز دگرگونیهای سریع و روی کارآمدن سلسله‌های پادشاهی گوناگون نبود. در این میان هر سلسله‌ای که روی کار آمد، با مردم با صداقت رفتار نکرد. ایرانی در طول این اعصار یا هیچ بود یا فقط کف‌زننده به شمار می‌آمد. فرهنگ عامه مردم در یک طرف، شاه در یک طرف و ملت در طرفی دیگر قرار داشتند. این وضعیت بویژه از جنگ ایران و روس به بعد، وخیم‌تر شد.

الته توسعه‌نیافتگی فرهنگی در قالب مارکسیست، همه‌اره در خارج معین: مازات

شده است، از این دیدگاه نابرابریهای اجتماعی و تمایزات فرهنگی، به علت تضاد میان عناصر مختلف همواره وجود خواهد داشت. با استفاده و به‌کارگیری از روش‌ها و قالب‌های از قبل تعیین شده برای شناخت فرهنگ یک جامعه، تصویری به دست خواهیم آورد که شاید چندان با واقعیات جامعه ما همخوانی نداشته باشد. برای مثال، لازمه وجود تضاد میان اقشار زمیندار فئودال و رعیت، تداوم حق تملک در میان نسلهای مختلف است. در صورتی که حکام ایرانی در طول تاریخ همواره این حق را پایمال کرده‌اند و از این‌رو در ایران هرگز شاهد فئودالیزمی که در اروپای غربی رواج داشته است، نبوده‌ایم. آنچه در ایران وجود داشته، استبداد شرقی و شیوه تولید آسیایی و یا اشکالی از پاتریمونیالیسم بوده؛ به‌گونه‌ای که حتی برخی معتقدند که مبنای پیدایی حکومت نیاز به کار دسته‌جمعی برای تقسیم آب بوده است، نه تضاد. به‌طور کلی، عملکرد نهاد حکومت در ایران، برای تأمین منافع قشر خاصی بوده است. لذا در ایران و خارج از دستگاه حکومت، هیچ نهاد اجتماعی خاصی مشاهده نمی‌شده است. در نتیجه، هر چند در اساس توسعه‌نیافتگی فرهنگی بر مبنای وجود تضاد در جامعه باید شک کرد، ولی نمی‌توان بسادگی از وجود تضادهای داخلی - که مانع مهمی در انسجام درونی جامعه ایرانی بوده‌اند - صرف نظر کرد (۲۷) به‌گفته داورزه: (۲۸)

«با اعتلای عمومی سطح زندگی، تعارض‌های طبقاتی کاهش می‌پذیرند، ولی... از میان نمی‌روند.»

۵. رهیافت کارکرد نظام اجتماعی

منظور از کارکرد، «فونکسیون» یا کارویژه هر یک از عناصر تشکیل‌دهنده اجتماع در کل نظام اجتماعی است، به صورتی که هر عنصر نیازی را در نظام اجتماعی برطرف کند و در بقا و تداوم ساخت آن کل سهم و مشارکتی داشته باشد. این مکتب به نام «کارکردگرایی» مطرح شده است، که براتیسلا و مایلینوفسکی و رادکلیف براون، از بنیانگذاران آن به شمار می‌روند. در دو قرن اخیر با الهام از اندیشه‌گرانی باستانی نظیر افلاطون و سیسرون، و نیز افرادی همچون آگوست کنت، اسپنسر و دورکهایم، نظریه

اجتماعی و تمایزهای فرهنگی از این دیدگاه، علاوه بر اینکه امری طبیعی، همگانی و دارای کارکرد است، وسیله‌ای است که بهترین موقعیت‌های اجتماعی را نصیب شایسته‌ترین افراد می‌کند و از این طریق موجبات تفاهم و وفاق اجتماعی را بین اعضای جامعه فراهم می‌آورد. فونکسیونالیسم در پی تعادل و حفظ وضع موجود در نظام اجتماعی است. تالکوت پارسونز، دیویس و مور که هر یک نظریه‌های مستقلی دارند، از زمره معتقدان به کارکرد نظام اجتماعی معاصرند. (۲۹)

از آنجا که طرفداران مکتب کارکردگرایی یا فونکسیونالیسم، معتقدند که نیل به وفاق اجتماعی و تفاهم میان اعضای جامعه در سایه نابرابریهای اجتماعی حاصل می‌شود، توسعه‌نیافتگی فرهنگی را امری مطلوب تلقی می‌کنند. هر چند که صاحبان این اندیشه، توسعه فرهنگی را در گرو تعارض‌ها، تمایزها و نابرابریهای طبقاتی، فرهنگی و اجتماعی می‌دانند، ولی این مسأله در نهایت هیچگاه به توسعه فرهنگی نینجامیده است؛ هر چند ممکن است که گاه در کوتاه‌مدت، نشانه‌هایی از توسعه را با خود به همراه داشته باشد. توسعه، فرایندی تاریخی و همه‌گیر است که باید در همه جهات به پیش رود و در این میان، توسعه فرهنگی از جایگاه خاصی برخوردار است، زیرا ریشه و مبدأ اصلی توسعه اقتصادی و سایر ابعاد توسعه به شمار می‌آید. (۳۰)

۶. رهیافت عوامل طبیعی

کسانی که توسعه فرهنگی را در بستر عوامل طبیعی (زیستی و نژادی) بررسی می‌کنند، اغلب از پیروان مکتب جبر جغرافیایی اند یا از این مکتب الهام گرفته‌اند. این افراد تفاوت‌ها و نابرابریهای فرهنگی را به تفاوت‌های اقلیمی و جغرافیایی نسبت می‌دهند. یعنی معتقدند که عوامل طبیعی، موجب تفاوت‌ها و نابرابریهای فرهنگی هم در جوامع مختلف است و هم در یک جامعه معین. (۳۱)

مکتب جبر جغرافیایی بر این نظریه تأکید دارد که رفتار فردی - اجتماعی و فرهنگی انسان، تابع محیط طبیعی است. بسیاری از پیروان این مکتب، همچون فردریک راتزل، آندره، زیگفرید، مشله و هانتینگتن، در نوشته‌های خود کوشیده‌اند تا سبب و ترقی با

برای سرزمین‌ها سه ویژگی قابل است. (۳۲)

۱. موقعیت سرزمین: منظور از موقعیت، باز یا بسته بودن و محدود شدن به عوامل طبیعی همچون کوه، دریا و رودخانه است.

۲. وسعت یا محدودیت زمین: به عقیده وی زمین‌های وسیع همچون بیابان‌ها، حس جاه‌طلبی و بلندپروازی افراد را افزایش داده، ولی کوهستان‌ها افراد را قانع و فاقد بلندپروازی و جاه‌طلبی تربیت می‌کنند.

۳. مرز یا سرحد: به عقیده وی، مرزها - که اغلب عوامل جغرافیایی نظیر: رودخانه و ستیخ کوه‌اند - فرهنگ ملت‌ها را از یکدیگر جدا می‌کنند و مانع توسعه فرهنگی در سرزمین مجاور می‌شوند.

تأکید بر نژاد برتر و حفظ آن، حتی در نوشته‌های فیلسوفانی همچون ارسطو فراوان دیده می‌شود. این طرز فکر با اشاعه داروینیسیم اجتماعی، موجب توجه علمی این نظریه به کمک برخی از دانشمندان گردید. داروینیسیم اجتماعی که ملهم از نظریات داروین درباره رده‌بندی حیوانات و گیاهان است، وجود نابرابریهای اجتماعی و فرهنگی را اصلی طبیعی می‌داند و آن را تأیید می‌کند. بنابراین نه تنها جنبش‌ها و تحولات را نفی می‌کند، بلکه با آنها به مقابله برمی‌خیزد. اسپنسر، باگهوت، گمپلوویچ، راتزنهوفر، فرانکلین، وودبری اسمال و سامنر، از نمایندگان مشهور این طرز تفکرند. (۳۳)

دو مکتب زیست‌سنجی و مردم‌سنجی از مکاتب فرعی داروینیسیم اجتماعی به شمار می‌روند. بنیانگذار مکتب زیست‌سنجی اجتماعی، فرانسیس گالتن است. به اعتقاد وی، چون انسان‌ها از لحاظ خصوصیات فردی و داشتن صفاتی چون رنگ پوست، نیروی فیزیکی و حالات روانی با یکدیگر تفاوت زیادی دارند، از لحاظ اجتماعی و فرهنگی نیز با هم برابر نیستند. گالتن این نابرابری را به عامل وراثت ارتباط می‌دهد و عوامل اجتماعی و فرهنگی را در آن مؤثر نمی‌بیند. وی استعداد‌های انسان را به‌طور کلی برخاسته از وراثت می‌داند و به همین دلیل عقیده دارد که محیط اجتماعی قادر نیست از افراد بی‌استعداد، افرادی موفق و شایسته بسازد. مک دوگال و کارل پیرسن، از دیگر

پیروان این مکتب به شمار می‌روند. (۳۴)

در قرن نوزدهم میلادی بنیان گذاشته شد، مکتب مردم‌سنجی است. لاپوژ فرانسوی - بنیانگذار این مکتب - سعی داشت تمایزها و نابرابریهای فرهنگی اقوام را با در نظر گرفتن این عامل نشان دهد. وی تفاوت‌های فرهنگی را به عوامل زیستی و نژادی ربط می‌داد و با تقسیم نژاد سفیدپوست به سه نژاد آریا، آلپ و مدیترانه‌ای، معتقد بود که عوامل طبیعی دست به دست هم داده‌اند تا تفوق فرهنگی نژاد آریایی را فراهم آورند. (۳۵)

با توجه به مسأله فوق، استعداد طبیعی در یک ملت و در یک جامعه، سبب توسعه فرهنگی می‌شود. از این رو، توسعه‌یافتگی و توسعه‌نیافتگی فرهنگی در جوامع مختلف، امری طبیعی و معقول است. از این دیدگاه دستیابی کشورهای چوآن آلمان، فرانسه و انگلستان به توسعه به همان اندازه معقول و منطقی است که توسعه‌نیافتگی کشورهای آفریقایی. (۳۶)

معتقدان به عوامل طبیعی، در تبیین توسعه‌نیافتگی فرهنگی به دو دسته از عوامل اقلیمی و نژادی اشاره می‌کنند که هیچکدام پایه علمی صحیحی ندارد. هر چند تفاوت‌های اقلیمی و ویژگیهای انحصاری سرزمین‌ها، در روحيات و آداب و رسوم فرهنگی از منطقه‌ای به منطقه دیگر تأثیر می‌گذارند و گاه در تحقق توسعه‌یافتگی توسعه‌نیافتگی نقش به‌سزایی ایفا می‌کنند، چنانکه موريس دوورژه معتقد است که: «پاره‌ای از کشورهای گرمسیر یا قاره‌ای به توسعه بزرگی رسیده‌اند» (۳۷) ولی به گفته همین جامعه‌شناس فرانسوی: «تأثیر اقلیم از لحاظ عملکرد مستقیم بر روان‌شناسی افراد کمتر احساس می‌شود» (۳۸) یا اینکه حداقل در جوامع مدرن، بستگی به جغرافیا کمتر مشهود است. در خصوص نظریات نژادی نیز باید اذعان کرد که این نظریه‌ها از جهت علمی نادرند؛ به‌گونه‌ای که «از دیدگاه زیست‌شناسی، نژاد برتر و پست‌تر وجود ندارد.» (۳۹) این نظریه از جمله توجیه‌های نژادگرایانه‌ای محسوب می‌شود که در قرن هجدهم و نوزدهم میلادی قبول عام یافته بود. ولی با تحقیقات دانشمندان درباره هوش، استعداد و خلاقیت انسان‌ها، این نظریه بتدریج اعتبار خود را از دست داد؛ به طوری که در حال حاضر این نظریات و فرضیات بکل باطل شده‌اند. برای مثال، امروزه مشخص

انسانی وجود ندارد. همچنین طبق اصول پذیرفته شده روان‌شناسی، میان استعداد‌های ارثی براساس ضرایب هوشی افرادی که در فرهنگ‌های مختلف تربیت شده‌اند، نمی‌توان مقایسه‌ای معتبر انجام داد. اما در این میان عامل محیط طبیعی اهمیت بسزایی دارد. (۴۰)

هر چند ایران دارای ویژگی‌های خاص اقلیمی است و برخی شرایط طبیعی حاکم بر فلات ایران را مانعی جدی بر سر راه پیشرفت و توسعه ساختارهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آن می‌دانند. (۴۱) ولی حتی عمده دلایل قائلان به تأثیر مسائل نژادی، نیز در عدم بالندگی فرهنگی ملت‌ها قانع‌کننده نیست و این نکته‌ای است که اکثر قریب به اتفاق روان‌شناسان، دانشمندان و اندیشه‌گران علوم اجتماعی و سیاسی آن را تأیید کرده‌اند. (۴۲)

نتیجه

با اینکه در طول چند دهه اخیر، بحث توسعه همواره موضوع محافل اقتصادی داخلی و بین‌المللی بود و به‌رغم آنکه نهادهای زیادی در سطح جهانی برای کمک به توسعه کشورهای در حال رشد مجهز شده‌اند و برنامه‌ریزان و سیاستگذاران داخلی برای خروج از عقب‌ماندگی و رسیدن به رشد مطلوب دست به تلاش‌های قابل ملاحظه‌ای زده‌اند، ولی وضعیت این کشورها نسبت به چند دهه پیش نه فقط به لحاظ کمی چندان تغییری نکرده، بلکه در بسیاری از موارد کیفیت زندگی نامطلوب‌تر شده یا ثابت مانده است. در نتیجه، جوامع عقب‌مانده هنوز توانسته‌اند از مدار عقب‌ماندگی خارج شوند.

توسعه فرهنگی ایران بیش از هر چیز، به منطق عملگرایی نیاز دارد، زیرا عقل مجرد در این کشور فراوان است. کوچک‌ترین ناهماهنگی در زندگی، شهر، اقتصاد، فرهنگ و نیز در روابط اجتماعی باید ما را برانگیزاند و به اندیشیدن و عمل وادارد. هر چند مسلم است که تکنولوژی و صنعت وارداتی به هر اندازه توسعه یابند، تا هنگامی که با رشد کیفیت دانش‌ها و تحقیقات درونزا و ابداع و نوآوری همگام و همراه نگردد و به صورت فرایند تولید علمی و صنعتی - که خود متأثر از زمینه‌های فرهنگی است - در نماند،

توسعه می‌یابد، که به فرهنگ تبدیل شود.» (۴۳) برنامه‌های توسعه نه تنها باید رشد اقتصادی را تضمین کنند و اولویتهای آن را مشخص نمایند، بلکه باید زمینه رشد فرهنگی و توسعه درونزا در افراد را به نحوی فراهم سازند که با جهش‌هایی، توسعه بخش‌های مختلف بتدریج تحقق یافته و هر مرحله، مراحل بعدی را تدارک ببیند. باید همواره به یاد داشت که فن‌آوری و به‌کارگیری سرمایه و اهداف اقتصادی به هر حال وسیله بوده و این انسان است که باید با توسعه روحی و رشد فرهنگی و خوداتکایی، در فرایند توسعه جایگاه والای خویش را بیابد. در فرایند تولید مجدد به جای آنکه انسان، ابزار و وسیله واقع شود، باید ابزارهای لازم را ابداع کند و هدف‌ها، روش‌ها و راه‌حل‌های متناسب با آن را یافته و به کار بندد.

با توجه به اهمیت توسعه فرهنگی، از بررسی تاریخی موانع توسعه فرهنگی ایران، چنین بر می‌آید که ایران در دوران‌های گذشته، گرفتار تب‌وتاب تحولات سیاسی بوده و کمتر فرصت یافته است تا به تقویت مبانی تولیدی جامعه بیندیشد. حمله اسکندر، هجوم مغول، نهضت مشروطیت، تعطیلی مشروطیت و بازگشت استبداد، جنگ جهانی اول، کودتا و تغییر سلطنت، جنگ جهانی دوم، ملی شدن صنعت نفت، کودتا و تثبیت رژیم سلطنتی، افزایش ناگهانی درآمد نفتی طی سال‌های ۱۳۵۰، پیروزی انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، نمونه‌هایی از این وضعیت به شمار می‌روند. (۴۴)

درباره ایران نمی‌توان گفت که فرهنگ موجود به درد نمی‌خورد و باید آن را دور ریخت. از سوی دیگر ویژگی‌هایی که برای تحقق توسعه اقتصادی لازم است، در این فرهنگ دیده نمی‌شود. فرهنگ سنتی جامعه ایران، مناسب توسعه اقتصادی نیست. این فرهنگ باید متحول شود و این تحول باید در متن هویت مستقل فرهنگی کشور صورت گیرد. (۴۵) با نگاهی به تاریخ گذشته ایران، روند تغییرات فرهنگ این کشور را به سه دوره مهم می‌توان تقسیم کرد: (۴۶)

دوره اول. وضعیت ایستایی و تعادل نسبی، که پیش از رسوخ نیروهای مدرنیته در جامعه ما وجود داشت. این دوره بعد از برخورد با اندیشه اسلام، شکل مرکبی از اسلام و فرهنگ ایران، به خود گرفت که به وسیله مردم و حکام به نحوی با هم ترکیب شد. در

ملوک الطوائفی با یک نظام استبداد پاتریمونیالیستی موروثی و یک نهاد مذهبی - که البته در آغاز دست پرورده خود شاهان صفوی بود - از جهات مختلف یکدیگر را تکمیل کردند. بتدریج نیروهای نظام جهانی سرمایه داری به داخل چنین جامعه‌ای رسوخ و نفوذ کردند، تا اینکه در دوره قاجاریه شکل کامل خودش را آشکار کرد.

دوره دوم. این دوره، عصر سرگشتگی، از جا در رفتگی و بی‌هنجاری است که با اصطکاک تمدن ایرانی - اسلامی با تمدن غربی پدیدار شد. در نتیجه این اصطکاک، جامعه ایران از مدار سنتی خارج گردید. این دوره را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:

۱. دوره قاجاریه (دوره قبل از شروع نوسازی اجتماعی): در این دوره، فرهنگ سنتی بر همه ابعاد جامعه (شهر و روستا) حاکم بود. این فرهنگ، مذهبی - ملی (با غلبه فرهنگ مذهبی) بود.

۲. اواخر دوره قاجاریه: در این دوره، نوسازی و به عبارتی تجدید اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور آغاز شد. می‌توان این دوره را تا حدود ۱۳۴۰ در نظر گرفت. ویژگی این دوره آن است که عناصر فرهنگی بیگانه - که قاعدتاً غربی بودند - پس از ورود به مجموعه نظام فرهنگی و اجتماعی و بعد از قدری مقاومت، پذیرفته شدند و بتدریج جزو عناصر فرهنگی جامعه گردیدند.

۳. از سال ۱۳۴۰ تا انقلاب اسلامی: ویژگی این دوره آن است که نوسازی اجتماعی یا تجدید و غرب‌گرایی، بسرعت در همه ابعاد اجتماعی به وجود آمد. در این دوره، در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حتی تا حدودی در بعد سیاسی و علمی، گرایش شدیدی به تجدید و نوسازی جامعه پدید آمد. بنابراین، حرکت سریع و شتابانی در این زمینه آغاز شد.

دوره سوم: این دوره، که با ظهور انقلاب اسلامی آغاز شد، خود به سه بخش تقسیم می‌شود:

۱. از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی تا شروع جنگ تحمیلی: در این دوره به منظور واکنش نشان دادن به این حرکت شتابان و تحولات فرهنگی و اقتصادی و وابستگی‌های همه جانبه، کوششی برای تفکیک نظام ادغام شده در نظام بین‌المللی سرمایه داری غربی

فرهنگ غربی آغاز شد.

۲. دوره هشت ساله جنگ تحمیلی: در این دوره، تلاش نظام سرمایه داری جهانی آن بود که از حرکت ایران به سوی استقلال فرهنگی، اقتصادی و سیاسی، جلوگیری کند.

۳. پس از جنگ تاکنون: در این دوره، ما هنوز موفق نشده ایم که به طور کامل نظام فرهنگ اسلامی را جاننشین نظام فرهنگ غربی کنیم. پس از جنگ، شاهد رجعت برخی عناصر فرهنگی گذشته و نفوذ عناصر جدیدی از فرهنگ بیگانه بودیم. در حقیقت ما در مرحله گذار فرهنگی هستیم؛ مرحله ای که آینده فرهنگی ما تا حد زیادی به آن بستگی دارد. بدیهی است که اگر همین وضع ادامه یابد، گویی به سوی شکل گیری نظام فرهنگ غربی حرکت می کنیم. برای رهایی از این وضعیت، چاره ای جز سوق دادن نظام به سوی فرهنگ ایرانی - اسلامی نداریم. به عبارتی دیگر، نه وضعیت ایستایی پیش از رسوخ نیروهای مدرنیته در جامعه، نه آغوش باز کردن به روی نیروهای مدرنیته و مسحور تمدن غرب شدن و نه جدایی کامل از مدرنیسم و حرکت به سوی فرامدرنیسم، هیچ کدام نمی تواند روند توسعه را در این کشور تسریع کند، مگر اینکه مسیر آینده به سوی ترکیب تازه ای از ابعاد مختلف هویت ایرانی - اسلامی و دستاوردهای مهم تمدن جهان پیشرفته تمایل یابد؛ که در این صورت، توسعه فرهنگی ارمغان اصلی این دوره خواهد بود.

حال در تجزیه و تحلیل نهایی و ارزیابی فرضیه اصلی و مفروضات ارائه شده در ابتدای مقاله و اثبات ضرورت توسعه و تحول فرهنگی در جامعه ایران با دخیل دانستن متغیرهای مستقل و وابسته در بررسی موانع توسعه فرهنگی در ایران، نتیجه می گیریم که عدم انسجام درونی به مثابه متغیر مستقل در فرضیه اصلی، مهم ترین مانع توسعه فرهنگی در ایران به شمار می رود؛ زیرا سنخیت نداشتن عناصر فرهنگی، موجب توسعه نیافتگی و به وجود نیاموردن بستر مناسب در بالندگی فرهنگی در همه جنبه هاست. به عبارت دیگر، تنش در قلمروهای فرهنگی سبب شده است تا چیزی به نام انسجام درونی فرهنگی شکل نگیرد. عدم انسجام در حوزه فرهنگ، سبب به وجود آمدن خلأهای بسیاری از جمله در قسمت های بنیادین فرهنگ شده است. دستیابی به توسعه درونی بدون ایجاد مبان، لازم برای گسترش علوم و فنون و بدون اعتقاد به توان

کناره‌گیری از نکات منفی آن، می‌توان روند توسعه را سرعت داد. خلاصه، عدم انسجام درونی، وجود نزاع‌های درونی و خارجی و نبود ارتباط عقلایی و منطقی بین حوزه‌های ثروت، علم و قدرت - که به‌مثابه متغیرهای مستقل در فرضیاتی جداگانه بررسی شده‌اند - از جمله موانع عمده توسعه فرهنگی در ایران به‌شمار می‌آیند. سایر عوامل از جمله عوامل طبیعی و کارکردگرایی اجتماعی هر چند بی‌تأثیر در مسأله مورد نظر ما نیستند، ولی به علت خصلت خود، یعنی نژادمحوری و تکیه بر الگوی تک‌خطی توسعه و نادیده گرفتن ویژگیهای تاریخی هر ملتی، در این مقاله کمتر به آنها توجه شده است.

پیشنهادها و رهیافت‌ها

این رهیافتها در دو بخش کلی تقسیم می‌شوند:

ژوئیه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

الف. باورها و پیش‌زمینه‌های فرهنگی

مهم‌ترین باورها و پیش‌زمینه‌های فرهنگی توسعه عبارتند از: (۴۷)

۱. باور، اعتقاد و التزام به نگرش علمی و اخلاقی در مسائل اجتماعی و انسانی؛
۲. باور و اعتقاد به برابری انسان‌ها، رعایت حقوق دیگران و احترام به شخصیت افراد؛
۳. باور به پویا بودن اجتماع، در نتیجه پویا بودن نهادهای اجتماعی متناسب با موقعیت زمان؛
۴. باور به داشتن تفکر اجتماعی از کار و باور به کار و نظم‌پذیری جمعی؛
۵. باور به آزادیهای سیاسی؛
۶. باور به لزوم توجه معقول به اشیاء و مسائل مادی؛
۷. باور به تغییر.

ب. ضرورت‌های لازم برای توسعه فرهنگی

اکنون سخن این است، با توجه به این باور که اگر توسعه فرهنگی برای بقا و ادامه

این فرایند را به شکست قطعی برساند و تحول الزامی در سایر زمینه‌های زندگی می‌تواند به جبهه‌های مبارزه در جهت ایجاد سریع‌تر جامعه نو یاری رساند، پس کدام تغییر در ابعاد مختلف زندگی و با چه کیفیتی برای حصول توسعه مفید است؟ زیرا، هیچ توسعه‌ای بدون تغییر یا تمایل داشتن به تغییر، تحقق نخواهد یافت. از این‌رو، علاوه بر لزوم باورها و پیش‌زمینه‌هایی برای توسعه فرهنگی، جامعه ما نیازمند ضرورت‌هایی برای تحقق این نوع توسعه است. این ضرورت‌ها عبارتند از: (۴۸)

۱. ضرورت تردید در همه مفاهیم استدلال‌ناپذیر قبلی و بازبینی بنیانی و پایه‌ای این مفاهیم.

۲. ضرورت پذیرش تساهل اجتماعی به‌مثابه اصلی مهم در فراهم آوردن زمینه‌های شکوفایی و سازندگی تردیدهای مفهومی.

۳. ضرورت تبلیغ مفاهیم جدید، تبدیل این مفاهیم به واژه‌هایی تازه، ادغام و کاربرد وسیع این واژه‌ها در زبان.

۴. ضرورت بازبینی عمیق در نظام آموزشی پایه (سنین کودکی و نوجوانی).

۵. ضرورت کوشش همه‌جانبه در تأمین معیشت عمومی.

۶. ضرورت کوشش در گسترش نظام تأمین اجتماعی.

۷. ضرورت الگوسازیهای فرهنگی با تأکید بر ارزش‌های جدید.

۸. ضرورت کوشش در ایجاد نهادهای نوین اقتصادی در جامعه.

۹. ضرورت سرمایه‌گذاریهای زیربنایی و تولیدی نوین.

۱۰. ضرورت کوشش در نوین‌سازی ساختار سیاسی جامعه.

برنامه‌ریزی در راستای توسعه فرهنگی، مستلزم درک صحیح اقبال مختلف جامعه از توسعه و فرهنگ است. برای نیل به چنین مقصودی، رعایت مسائل ذیل لازم است. (۴۹)

۱. تبیین ابعاد فرهنگی توسعه و ارزش و اهمیت آن، در برنامه‌های درازمدت اقتصادی و اجتماعی،

۲. توجه برنامه‌ریزان به هدف‌های جامع توسعه، بویژه توسعه فرهنگی،

۳. تلاش همه‌جانبه برای درک ظرفیت‌های فرهنگی و تعیین نقش فلسفه، علم، ادب،

۴. توجه به نقش مشارکت همگانی اعم از مشارکت احساسی، روحی، فکری و عملی،
۵. فراهم آوردن زمینه‌های مساعد فرهنگی برای رشد شخصیت، خلاقیت، نوآوری و جمع‌گرایی به‌مثابه یکی از عوامل مهم و مؤثر در توسعه.

ج. راهبردهای توسعه (۵۰)

اولین راهبرد در جهت تحقق توسعه فرهنگی، تغییر تخصیص منابع و اهمیت به نقش اساسی مدارس در تربیت صحیح انسان‌ها با ویژگیهای لازم برای توسعه اقتصادی است. دومین راهبرد، تلاش در جهت تأمین نیازهای اساسی مردم و زدودن فقر معیشتی خانواده‌ها است.

سومین راهبرد، الگوسازی صحیح فرهنگی در جهت ایجاد تحول فرهنگی مناسب برای توسعه اقتصادی است. براساس این راهبرد، باید به جامعه نشان داد که آنچه مورد نیاز و احترام است، شخصیت و رفتار ممتاز فرهنگی است.

یادداشت‌ها

۱. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: غلامعلی سیار، «رستاخیز فرهنگی، پشتوانه هویت ملی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۳۹، ۱۳۶۹، ص ۴. و نیز نگاه کنید به: چنگیز پهلوان، فرهنگ‌شناسی، گفتارهایی در زمینه‌ی فرهنگ و تمدن، تهران: نشر قطره، ۱۳۷۱، صص ۱۲۹-۱۳۰.
۲. در این باره نگاه کنید به: پرویز ورجاوند، «حفظ هویت فرهنگی برای دور نشدن از فرهنگ تسلیم»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۳۷، ۱۳۶۹، ص ۱۱، عبدالکریم سروش «توسعه فرهنگی، ارزش‌ها» خلاصه مقالات سمینار توسعه فرهنگی، تهران: معاون پژوهشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴، صص ۱-۲. عبدالعلی قوام، توسعه سیاسی و تحول اداری، تهران: نشر قومس، ج ۲، ۱۳۷۳، صص ۳-۹.
۳. نگاه کنید به: محمود کتابی، «فرهنگ، ثبات سیاسی و توسعه»، خلاصه مقالات سمینار توسعه فرهنگی، تهران: معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۳۲.
۴. همان، ص ۲۰ و محسن نصری، «بررسیهای شاخص‌های توسعه فرهنگی در ایران»، خلاصه مقالات

- سیاسی - اقتصادی، شماره ۴۹ و ۵۰، ۱۳۷۰، ص ۸۸. و محمدرضا عطایی، «موانع توسعه در ایران»، فرهنگ توسعه، ش ۷، ۱۳۷۲، ص ۵۵ و پوریا طاهری، «فرهنگ و توسعه»، کتاب توسعه، تهران: نشر توسعه، چ ۱، ۱۳۷۳، ص ۵۷. و «موانع توسعه در ایران»، فرهنگ توسعه، ش ۱۷، ۱۳۷۲، ص ۵۷.
۶. نگاه کنید به: حسین عظیمی، «فرهنگ و توسعه ملی»، خلاصه مقالات سمینار توسعه فرهنگی، تهران: معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۱ و پیروز، پیشین، ص ۸۸.
۷. در این باره نگاه کنید به: موتی پالمر و دیگران، نگرش جدید به علم سیاست، ترجمه: منوچهر شجاعی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۷، ص ۱۴. و حسین قاضیان، «نظریه‌های توسعه و عوامل فرهنگی»، فرهنگ توسعه، ش ۴، ۱۳۷۱، ص ۱۷. و یونسکو، توسعه در بستر فرهنگ، ترجمه: نعمت‌الله و محمد فاضلی، تهران: مرکز بنیادی، ۱۳۷۶، ص ۱۴.
۸. غلام‌عباس توسلی، «جامعیت مفهوم توسعه و رابطه آن با فرهنگ»، فرهنگ توسعه، ش ۱۵، ۱۳۷۳، صص ۳۲-۳۳.
۹. نگاه کنید به: محمود سریع‌القلم، «نظریه انسجام درونی»، نامه فرهنگ، ش ۱۳، ۱۳۷۳، صص ۱۰۲-۱۰۴.
۱۰. نگاه کنید به: آگ برن و نیم کف، زمینه‌های جامعه‌شناسی، اقتباس از: ج. آریانپور، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۳، ص ۴۸۴.
۱۱. پوریا پیروز، پیشین، ص ۸۸.
۱۲. محمود سریع‌القلم، توسعه جهان سوم و نظام بین‌الملل، تهران: نشر سفیر، ج ۲، ۱۳۷۱، صص ۹۶-۹۹.
۱۳. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: فردریک م. بارنارد، «نظریه‌های فرهنگی و تمدن در عصر جدید»، ترجمه: محمد سعید حنایی کاشانی، نامه فرهنگ، ش ۱۴ و ۱۵، ۱۳۷۳، ص ۸۲ و سریع‌القلم، توسعه جهان سوم و نظام بین‌الملل، پیشین، صص ۱۰۰-۱۰۸.
۱۴. در این باره نگاه کنید به: محمود سریع‌القلم، نظریه انسجام درونی، پیشین، ص ۱۰۳-۱۰۴. و طاهری، پیشین، ص ۵۷.
۱۵. سریع‌القلم، نظریه انسجام درونی، پیشین، ص ۱۰۴.
۱۶. همان، صص ۱۰۵-۱۰۷.
۱۷. مقایسه شود با: منصور وثوقی، جامعه‌شناسی، تهران: خردمند، ج ۳، ۱۳۷۰، ص ۲۶۶.
۱۸. رجوع شود به: «توسعه و فرهنگ»، نامه فرهنگ، ش ۱ و ۲، ۱۳۷۰، ص ۲۶۶.
۱۹. پیروز، پیشین، ص ۱۰۶.

- ص ۱۰.
۲۱. سریع القلم، نظریه انسجام درونی، پیشین، ص ۱۰۷.
۲۲. همان.
۲۳. در این باره نگاه کنید به: حسین بشیریه، «یکسان انگاری، یکتا انگاری، دیالکتیک تاریخی و مسائل توسعه سیاسی در ایران»، فرهنگ توسعه، ش ۱۷، ۱۳۷۴، صص ۵-۶. و اصغر دادبه، «حکایت غرب شناسی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۹۹ و ۱۰۰، ۱۳۷۴، صص ۴۵-۵۱.
۲۴. وثوقی، پیشین، ص ۲۴۷.
۲۵. همان.
۲۶. موریس دوورژه، جامعه شناسی سیاسی، ترجمه: ابوالفضل قاضی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۷، ص ۳۳۲.
۲۷. صادق زیباکلام، ما چگونه ما شدیم، ریشه های علل عقب ماندگی در ایران، تهران: انتشارات روزنه، چ ۲، ۱۳۷۵، صص ۴۶-۴۸، ۶۵، ۹۴ و ۹۷.
۲۸. دوورژه، پیشین، ص ۲۴۲.
۲۹. همان، صص ۲۵۱-۲۵۴.
۳۰. همان.
۳۱. همان، صص ۲۴۳-۲۴۴.
۳۲. همان، ص ۲۴۴.
۳۳. همان.
۳۴. همان، ص ۲۴۵.
۳۵. همان.
۳۶. همان، ص ۲۴۶.
۳۷. همان، ص ۳۹.
۳۸. همان.
۳۹. همان، ص ۲۵۳.
۴۰. همان، ص ۲۴۶.
۴۱. زیباکلام، پیشین، ص ۱۱۴.
۴۲. حمزه گنجی، روان شناسی عمومی، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۷۲، ص ۱۲۸.
۴۳. توسلی، پیشین، صص ۲۴-۳۲.
۴۴. مقاسه کنید با: حسین عظیمی، مدارهای توسعه، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۷۲، ص ۱۰۰.

۴۵. همان، صص ۱۸۷-۱۸۸.
۴۶. مقایسه کنید با: محمدحسین پناهی، «تحلیل وضعیت فرهنگ کنونی کشور از دید جامعه‌شناسی»، مجموعه مقالات سمینار تحلیل وضعیت فرهنگ کنونی کشور، معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳، صص ۱-۹.
۴۷. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: فرشید یزدانی بروجنی، «جایگاه عوامل فرهنگی در توسعه اقتصادی»، فرهنگ توسعه، ش ۱۵، ۱۳۷۳، صص ۷۸-۸۶. و یونسکو، پیشین، صص ۷۸-۸۶ و جرج. م. فاستر، جوامع سنتی و تغییرات فنی، ترجمه سیدمهدی ثریا، تهران: مرکز پژوهشهای بنیادی، ۱۳۷۵، صص ۱۲۳-۱۵۳.
۴۸. مقایسه کنید با: عظیمی، فرهنگ و توسعه ملی، پیشین، ص ۱۰.
۴۹. توسلی، پیشین، ص ۳۰.
۵۰. مقایسه کنید با: عظیمی، مدارهای توسعه‌نیافتگی، پیشین، صص ۱۹۲-۱۹۱.